

معین الدین صحرائی : « زرین تاج یا قره العین »
(به نقل از : « روزگارنو » ، دی ۱۳۶۸)

کلید کلون		
ماهنامه دی (چندی) شماره پانزدهم (سال هشتم) روزگارنو حاوی شبرها و پوشامدهای آذرماه ۱۳۶۸ هجری شمسی از ۲۳ نوامبر تا ۲۶ دسامبر ۱۹۸۹ میلادی		
در کجاست؟	از کیست؟	درباره چیست؟
۲	سردبیر	برای نجات تهران؟ یا برای... (فتح باب)
۴	اسمهیل پوروائی	که شهیدان که اند این همه... (بای بسم الله)
۶	گروهکارشگران	مسئله حقوق بشر در ایران
۹	-	هاشمی رفسنجانی و برنامه پتاساله اش
۱۱	-	میزان تولید نفت کشورهای اوک
۱۳	-	سر و گوش آب داده ام...
۱۶	-	وعده های سرخرمن
۱۸	-	حرف های صد تا یک غاز
۱۹	-	جمهوری اسلامی و قتل فاسلو و رفقاییش
۲۲	-	چگونه ها...
۲۴	خبرنگار	و حالا بشنویید از کتب الاحبار
۲۶	گروهکارشگران	درگذشت ساجد خورف
۲۹	-	دیگرگونی های دوربرده هفته اروپای شرقی
۳۱	-	پنج روزی که رومانی را زیر و رو کرد.
۳۴	-	رئیس جمهور تازه شیلی
۳۵	-	در لایه رویه اندام
۳۸	طهرشا نوری زاده	آغاز پایان
۴۶	پوروائی - الهی	صدرالدين الهی و روزگارنو
۴۹	مرتضی نگامی	پاشامهرج آشکاریق (۶)
۵۷	الف. پ.	انقلاب ایران در پیشگاه تاریخ (۱۱)
۶۹	ج. حقیق	رازمائی که کم بر ملا می شود!
۷۳	نصرتاله سیف پور فاطمی	نصرتا لوله...
۸۲	ترجمه محمد عامری	بی حاصل (شعری از برتوات برشت)
۸۳	معین الدین صحرائی	زرین تاج... یا قره العین
۹۳	سهراب ابراهیمی	یکشنبه چایبر
۹۸	جهانگیر تقفلی	با دل خویش (شعر)
۹۹	باشماد	قصه پر غصه من و ایران من
۱۰۰	سروش	بوش و گوزبایف... (تای نشت)

دوی جلد از روزنامه "کو مانتن" چاپ پاریس
پشت جلد: ترکیب دو کاریکاتور از مجله آمریکائی تایم
هفته نامه فرانسوی "کانار انشت"

روزگارنو

ماهنامه دی (چندی) شماره پانزدهم
مقاله ها - شاعران - شاعران
شماره پانزدهم، دی ۱۳۶۸

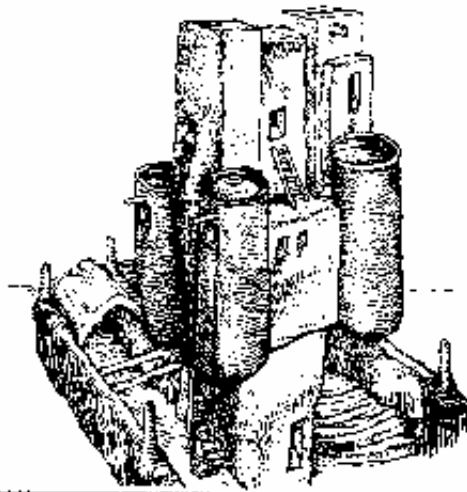
نه اینهمه شقی و رقی!
نه اینهمه نرمی و گرمی؟!!

Rouzegar. e. Now

Magazine - Rouzegar (1989) (Copyright)

شماره ۱۱ (۱۱) دی ماه ۱۳۶۸

۲۰۰۰ تومان



زرین تاجی که شیخیه او را "قره العین" شناختند و بابیه به او لقب "طاهره" دادند

ولی چون کافر و ملحد معرفی شده بود،

در جامعه ایران ناشناخته ماند!

در بخش اعلام فرهنگ لغات دکتر معین، آنچه درباره قره العین آمده این است که "زرین تاج دختر محمد صالح قزوینی، از زنان قاجار (مقتول ۱۲۶۵ هجری قمری). وی نخست پیرو شیخیه بود و از طرف آنان قره العین لقب یافت و پس از ظهور "باب" پدر گروید و در زمرد ۱۸ تن از نخستین گروندگان وی (حروف هی) درآمد. او در جنگ قلعه طبرس شرکت کرد و سپس دستگیر شد و در تهران در باغ ایلخان به قتل رسید."

این معرفی نامه گذشته از اشتباهاتی که دارد، آنقدر بست و پاشکسته است که خواننده حتی در نمی یابد که چرا زرین تاجی که به "قره العین" مشهور شده بود، اینسان در کنار جمعی نام آور جا گرفته است و آیا این امتیاز به خاطر این است که او در زمرد پیروان شیخیه بوده یا اینکه جزء هیجده نفر اولی به حساب آمده که به سید علی محمد باب اعتقاد پیدا

کرده اند یا چون نطفه اش را محمد صالح قزوینی مجتهد بسته است. در حالیکه زنی را که دکتر معین از زنان فاضل می شناسد. قبل از هر چیز یک شاعر بزرگ بوده است.

این ابهام و پیچیدگی مصلحت آمیزی که در معرفی قرة العین بعمل آمده. فقط مربوط به فرهنگ دکتر معین نیست، در بسیاری از کتب دیگر نیز که از قرة العین صحبت به میان آمده به عمد کوشش شده که درباره او کوتاه بیایند و به خاطر اینکه اهل مذهب او را کافر و ملحد و باپی می شناسند. چیزی ننویسند که به تکریم و تجلیل او تعبیر بشود. بنابراین باید از آقای معین الدین محرابی سپاسگزار بود که در حدود وسیع و توانائی خود، در یک کتاب ۱۸۳ صفحه ای تلاش کرده است تا قرة العین را آنطور که خود - به دور از حُب و بغض های عقیدتی - از مطالعه و بررسی نزدیک به شصت کتاب شناخته است. به خوانندگان خود پیشنهاد و برای هر سؤال کنجگواران جوابی پیدا کند. گو اینکه این اطلاعات خالی از بعضی نقاشی نباشد و نیز ترکیب جملات و عبارات آنطور که باید شسته و رفته ننماید.

- قرة العین که بود؟

- دختری که در سال ۱۲۲۲ هجری قمری (۱۱۹۶ هجری شمسی) با نام فاطمه و با لقب زرین تاج در قزوین، در خانه یک مجتهد بزرگ شهر به نام حاج ملا محمد صالح برغانی به دنیا آمد و بعدها شیخیه او را "قرة العین" و بابیه او را "طاهره" نامیدند. اگر امجوبه زمان خود شد تنها بدین جهت نبود که استعداد ذاتی اش او را تافته جدا بافته ای پار آورده بود، بلکه محیط پرورش او نیز در شکوفائی استعدادش تاثیر بسزائی داشت. او در یک خانواده اهل دانش و ادب متداول عصر بزرگ شد و ده ها جلد از تألیفات پدرش حاج ملا محمد صالح برغانی و عموهایش ملا محمد تقی برغانی معروف به "شهید ثالث" و ملا محمد علی برغانی که مشرب اخباری داشت و همه از مجتهدان معروف وقت بودند، هم اکنون در بین کتب خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم موجود است...

قرة العین گذشته از اینکه از بچگی معلم سرخانه داشت. پدر و عموهایش نیز در جوار منزل خود دو مدرسه، یکی بزرگ برای طلبه ها و یکی کوچک برای فرزندان ذکور خود و بستگان، تشکیل داده بودند که قرة العین از جلسات درس این مدرسه کوچک نیز استفاده می کرد و چون عشق به فراگیری داشت، به جلسات مباحثه پدر و عموها و عموزاده ها نیز کشانده می شد. بنابراین جای تعجب نیست که او در اوان جوانی علاوه بر ادبیات زبان فارسی و آشنائی با شعر و شاعری، به ادبیات عرب و فقه و اصول و

کلام نیز آشنا شده باشد و در تعبیر و تفسیر آیات قرآنی آنقدر خود را چیره و مسلط نشان می داد که پدر را همیشه با این افسوس قرین می ساخت که چه می شد اگر این دختر، پسر بود و خاندان مرا روشن می کرد...

- چه شد که او به جانب شیخیه و بایبه کشیده شد؟

- برای دانستن این مطلب بنید نخست شیخیه و بایبه را شناخت.

در میان اهل تشیع، نظیر اهل سنت، دو جریان فکری قرن ها در کنار هم قرار داشتند بدون اینکه با هم معارضه ای داشته باشند، بدین معنی که سته ای فقط به قرآن و احادیث تکیه می کردند و به اخباری معروف بودند و گروهی قیاس و اجماع را بر پایه احکام مجتهدان بکار می بستند که آنها را اصولی می نامیدند. اولین کسی که این دو طرز تفکر را با هم چنگ انداخت، امین استرآبادی بود که در اوایل قرن یازدهم کتابی در رد اچتهد نوشت و این دو دسته را به جان هم انداخت و بعد از او نوبت به ملا محسن فیض کاشانی رسید که در میارزه با مجتهدین راه افراط را در پیش گرفت...

این فقیهان که به ظاهر همه اخوان همد

گر به باطن نگری دشمن ایمان همد

چگر خویش و دل هم ز حمس می خابند

پوستین بره پوشیده و گرگان همد

در برابر اخباریون، اصولیون نیز ساکت نشستند... و کسانی نظیر وهید بهبهانی و شیخ مرتضی انصاری به مقابله برخاستند... و تعاریف روشنی از اچتهد بعمل آوردند و موارد اختلاف را آشکار ساختند... بدین خلاصه که اصولیون به چهار رکن کتاب، سنت، و عقل و اجماع تکیه می کنند درحالیکه اخباریون فقط به کتاب و سنت...

این رویاروش ادامه داشت تا در اوایل سلطنت فتحعلی شاه، شیخ احمد احساسی از تفکر اخباری شعیبه ای درست کرد، بدین ترتیب که از اصول پنجگانه، دین سه رکن توحید و نبوت و امامت را معتبر شمرد و عدل و معاد جسمانی را کنار گذاشت و گفت عدل از صفات ثبوتی خداست و معاد جسمانی نیز ممکن نیست و به جای این دو، رکن رابع را ابداع کرد و آن ایمان داشتن به وکیل و نماینده ای است که واسط بین شیعیان و امام دوازدهم باشد و چنین شخصی را نیز شیعه کامل و جامع شمرد... و بدیهی است که خود را صاحب چنین مقام و مرتبه ای می شناخت.

بین شیخ احمد احساسی و ملا محمد تقی برغانی عموی زوین تاج در سال ۱۲۳۴ که او به قزوین آمده بود، بز سر نظرات شیخ اختلاف بروز کرد و

ملا محمد تقی، شیخ احمد احسانی را تکفیر کرد. وقتی شیخ احمد احسانی در سال ۱۲۴۱ مُرد، سید کاظم رشتی مکتب شیخ را شکل و قوام داد و جانشینی او را بر عهده گرفت و در این حیص بیص چون زربین تاج را پدرش به عقد پسر عمویش ملا محمد که پسر ارشد حاج ملا محمد تقی برغانی بود، درآورده بود. زربین تاج به دعوی پدرشوهر و شوهرش با افکار شیخ احمد احسانی و جانشین او سید کاظم رشتی علاقمند شد و برای اینکه بتواند بخوبی از عقاید شیخیه با خیر بشود، از عموی دیگرش ملا محمد علی کمک گرفت که مشرب اخباری داشت و به شیخیه متمایل بود... و بشدریج این دختر جوان چنان توجه و علاقه ای به شیخیه پیدا کرد که با سید کاظم رشتی بنای مکاتبه را گذاشت و با شوهر و پدرشوهرش که مخالف شیخیه بودند، آشکارا درافتاد و کار آنقدر بالا گرفت که زربین تاج که از ملا محمد در عرض چند سال سه فرزند پیدا کرده بود، با فرزندان خود به خانه پدر آمد و از شوهر بیزید و از پدرشوهر کناره گرفت و وقتی سید کاظم رشتی از علمای شیخیه خواست که رسائلی بر اثبات مقام و عظمت و عصمت شیخ احمد احسانی بنگارند، زربین تاج نیز رساله ای نوشت و آن را برای سید کاظم رشتی فرستاد که چون به نظر سید رسید، از احاطه علمی و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت بیان این زن دچار اعجاب شد و در جوابی که برای او نوشت، او را قرّة العین و روح الفوائد نامید و از آن پس، زربین تاج به قرّة العین معروف شد.

- زنی که به این ترتیب در جرگه شیخیه درآمد، چه شد که بایی شد؟

- سید کاظم رشتی که اواخر عمر را در عتبات می گذراند، از جمله مباحثی که به شاگردان خود تلقین می کرد این بود که دوره ظاهر قرآن به پایان رسیده و دوره باطن آن که مصادف با ظهور امام دوازدهم است، بزودی آغاز خواهد شد... و قرّة العین که حالا سخت در این اشتیاق بود که محضر سید کاظم رشتی را درک کند و از فیض مباحثه و مذاکره با او برخوردار گردد، وقتی خواهرش سرزمیه در سال ۱۲۵۹ هجری قمری راهی کربلا بود، او نیز فرزندان خود را به ملا محمد سپرد و همراه با خواهر راهی بین النهرین شد... ولی زمانی به کربلا رسید که سید کاظم رشتی درگذشته بود و قرّة العین که سخت از درگذشت کسی که او را مقتدای خود می شناخت، متأثر شده بود در خانه سید کاظم، مجلس درس او را ادامه داد... بدین ترتیب که در الحاق درس پرده ای آویخت و از پس پرده به تدریس پرداخت.

از آنجا که شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی قرن سیزدهم را دوران باب امام زمان اعلام کرده بودند و سید کاظم رشتی بخصوص قبل از



وفات بشارت ظهور موعود را داده بود و گفته بود که او در میان شماست و باید در جستجویش باشید. نه فقط شاگردان همه از سر کنجکاو و برحسب نشانی‌هایی که داده شده بود، در صدد یافتن رکن رابع بودند، بلکه قره العین نیز بنوبه خود انتظار پیدا شدن رکن رابع را می‌کشید.

ادوارد براون در این مورد می‌نویسد: بعد از قوت حاج سید کاظم رشتی در ۱۲۵۹ هجری قمری، ابتدا معلوم نبود که چانشین او یعنی شیعه کامل کیست، ولی طولی نکشید که دو مدعی برای این مقام پیدا شدند: یکی حاج محمد کریم خان کرمانی که رئیس کل شیخیه متأخرین گردید و دیگری میرزا علی محمد شیرازی که خود را به لقب 'باب' یعنی 'در' می‌خواند و مقصود از این کلمه همان معنی بود که از 'شیعه کامل' اراده می‌شد.

با اینکه قره العین در آن ایامی که برخی از شاگردان سید کاظم در جستجوی یافتن 'شیعه کامل' راه مسافرت را برگزیده بودند، در عتبات اقامت کرده و به تدریس تعالیم شیخ و سید اشتغال داشت و همین ایجاد مجالس درس نیز در بیت استاد، خود دلیل بر دعوی چانشینی است. اما او از صفای قلب نامه ای به ملاحسین پشرویه یکی از شاگردان برجسته سید کاظم داده بود که هرگاه به مرکز اقبال مؤمنین یعنی رکن رابع دست بیاید، بدون تأمل عریضه وی را نیز تقدیم کند تا از این سعادت عظمی محروم نماند... و ملاحسین پشرویه نیز چون به شیراز رسید و سید علی محمد شیرازی معروف به باب را شایسته احراز مقام 'شیعه کامل' دانست، نه فقط خود در زمره مریدان او درآمد، بلکه با ارائه نامه قره العین او را نیز در شمار هیجده نفر اولی وارد کرد که باب را باب ارتباط با امام غایب می‌شناختند و هنگامی که ملاحسین نامه باب را در

جواب نامه قره العین برای او فرستاد و به او بشارت داد که در زمره حروف "حی" درآمده است، قره العین گزینش این مراد نادیده را یک تائید الهی به حساب آورد... و یکی دو سال بعد که این خبر همه جا پیچید که قره العین به باب پیوسته. علمای کربلا از حاکم شهر خواهان اخراج او از شهری شدند که یکی از مراکز اهل تشیع شناخته می شد... قره العین بناچار از کربلا به بغداد رفت و در ماهی در منزل سید محمود آلوسی، مفتی بغداد، سکونت اختیار کرد و در این مدت مباحثات فراوانی با او بعمل آورد تا از باب عالی دستور رسید که او را به ایران حرکت بدهند... و او به همراه جمعی از یاران و همکاران خود، از طریق کرمانشاه و همدان به قزوین بازگشت.

- خانواده قره العین در مقابل این وضع چه عکس العملی نشان دادند؟

- همینکه قره العین با گروهی از پیروان خویش به حوالی قزوین رسید، پدر به استقبال دختر شناخت و او را به خانه خود آورد و با او بنای مباحثه را گذاشت که بیا و دست از آئین باب بردار و با شوهرت آشتی کن و دور این کشاکش و جنگال را خط بکش و میان افراد خانواده ات صلح و صفا برقرار کن... اما قره العین که هم شوهر و هم پدرشوهرش مخالف سرسخت شیخیه و بابیه بودند، زیربار قبول پیشنهاد پدر نرفت تا آنجا که پدر به او گفت: ای دختر، من به فضل و دانش تو آگاهی دارم، اگر تو خودت ادعای باب بودن می کنی، برای من قبول آن مشکل نبود، اما چطور می توانم بپذیرم که تو با اینهمه فضیلت تابع کسی بشوی که دانش و علم و سواد تو را ندارد؟ با اینهمه، این نصایح تزلزلی در عزم جزم قره العین که حاضر نبود بار دیگر به خانه شوهر برگردد، ایجاد نکرد... و وقتی در همین اوقات ملا محمد تقی برغانی عمو و پدرشوهر قره العین به بست میرزا صالح نامی از اهل شیراز به ضرب خنجر میجروح و بعد مقتول گردید، در همه جا شایع شد که این قتل به دستور قره العین بوده است و به همین جهت حاکم قزوین او را دستگیر ساخت و در خانه خود زندانی اش کرد... اما بابیان دست به دست هم دادند و قره العین را با کمک زنان خانواده خودش از خانه حاکم بدر بردند و روانه تهران کردند...

- آیا بین قره العین و سید علی محمد باب هرگز ملاقاتی دست داد؟

- نه، سید علی محمد که در سنین بیست و پنج یا بیست و شش سالگی خود، شش ماه بعد از مرگ سید کاظم رشتی، در سال ۱۲۶۰ هجری قمری دعوی "باب" بودن کرد، از شعبان سال ۱۲۶۳ اول در زندان ساکو و بعد در زندان جهریق محبوس بود و در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ نیز به دار آویخته شد.

بنابراین، مقارن بازگشت قره العین از بین‌النهرین به قزوین، او به زندان افتاده بود و دیداری روی نداده، اما مکاتباتی رد و بدل شده بود که باب در ضمن همین مکاتبات قره العین را "طاهره" لقب داد.

وقتی قتل عمومی قره العین در سال ۱۲۶۳ یا ۶۴ قره العین را از خانه پدری متواری کرد و به تهران کشاند. قره العین به فکر تشکیل یک اجتماع بزرگ از سران برجسته بابیان افتاد و چون بسیاری از احباب با یک چنین گریه‌مآنی ابراز موافقت کردند، در حدود ربیع الثانی سال ۱۲۶۴ هجری قمری (اواسط سال ۱۸۴۸ میلادی) این اجتماع در روستای بهدشت از توابع شاهرود، برپا شد...

بنا بر آنچه که در کتاب‌های مختلف آمده، نطق قره العین در این اجتماع که ده روز بطول انجامیده، شرحی قریب بدین مضمون داشته است که ای احباب، امروز مرکز وحی و الهام در قلعه ماکو مسجون است و دست نیازمندی ما از دامانش کوتاه. از الواج و آثاری که از پراشه اعلی صادر شده چنین ظاهر است که این روزگار از نیام فترت شمرده می‌شود و امروز تکالیف شرعیه بکیاره ساقط است. از این رو، این عادات سنابقه از قبیل صوم و صلوة و دعا را باید کنار گذاشت. آنگاه که حضرت باب اقلیم سببعه را فراگیرد و این ادیان منسوخه پوسیده را از بین بردارد، به تازه شریعتی آورد و تشکیل امتی دهد، آنوقت هر تکلیفی که بیاورد بر تعامی خلق روی زمین واجب است. اینک اگر ما و شما در اموال و انفس شریک یکدیگر شویم و در عرض و ناموس سهم یکدیگر کنیم، عقاب و نکالی نخواهد بود.

نوشته اند که بعد از پایان این خطابه قره العین برای اولین بار نقاب از چهره برداشت، این حرکت او بعضی از بابیان را خوش نیامد و معروف است که بین او و محمد علی بارفروشی که می‌خواست ریاست بابیان را داشته باشد، مجادله‌ای در گرفت ولی عده‌ای واسطه شدند و کار به صلح کشید و محمد علی بارفروشی نیز ضمن خطابه‌ای نظرات قره العین را تائید کرد که از آنجا که هنگام ظهور پیغمبر تازه فرا رسیده است، قوانین و ضوابط گذشته قدرت و نفوذ خود را از دست داده‌اند. بنابراین هم اکنون مردم از قید و بندهای پیشین آزاد شده‌اند. بنابراین دیگر به دولت مالیات و به اربابان بهره مالکانه پرداخت. علاوه بر این، در سرزمین مقدس آینده همه خان‌ها و مالکان از کلیه امتیازات و حقوق کنونی خود محروم خواهند بود. مالکیت و کلیه دارائی‌های شخصی لغو خواهند گردید و همه اموال جزء دارائی‌های عمومی درخواهند آمد و هر فردی سهم خود را از این اموال خواهد گرفت. بدین ترتیب قبل از مارکس و انگلس، این بابیان بودند که در ایران زمینه‌های یک راه و رسم اشتراکی را سردادند.

- پس از این گردهمایی چه سرنوشتی در انتظار قره العین بود؟
 - گردهمایی بهدشت که در سال آخر حیات محمد شاه قاجار پدر ناصرالدین شاه برگزار شد، بابیان را بر آن داشت که از آن پس در همه جا یا خان ها و مالکان بزرگ و مجتهدان و مأموران حکومتی بچنگند، از آن جمله در بیست کیلومتری بارفروش که بعدها به نام بابل معروف شد، در نقطه ای که مزار شیخ طبرسی بود، در عرض شانزده ماه قلعه ای بر پا کردند و در اطراف آن جنگی پراه انداختند که قریب به دو سال، از شوال ۱۲۶۴ تا رجب ۱۲۶۶ بطول انجامید و قره العین که از بهدشت به نور رفته بود، قصد شرکت در جنگ قلعه طبرسی را داشت که در میانه راه در کُجور در اواخر سال ۱۲۶۴ دستگیر شد و وی را در تهران به منزل میرزا محمود خان نوری کلانتر شهر بردند و در حدود چهار سال او را در آن منزل، در بالاحاقه ای که جز تردیام وسیله دیگری جهت رفعت و آمد نداشت، زندانی کردند. با اینکه بنا بر اسنانهی که در دست است، قره العین از همانجا با بعضی از سران بابیه تماس داشت و مکاتبه می کرد... و وقتی در شوال سال ۱۲۶۸ متعاقب سوهصدی که بابیان به جان نامراندین شاه کرده، در همه جا بابی گشی شروع شد، به دستور عزیز خان سردار کل که در آنوقت حکمرانی تهران را بر عهده داشت، قره العین را از منزل کلانتر به باغ ایلخانی (محل بانک ملی کنونی تهران) بردند و در همانجا او را با قزو بردن دستمانی در دهانش به قتل رساندند. بدین ترتیب قره العین پیش از سی و شش سال عمر نکرد، ولی در این مدت علاوه بر نامه هائی که به اشخاص نوشته باید شعرهای زیادی گفته باشد که به خاطر وضع اشفته زندگی اش، یا از بین رفته یا در دیوان شاعران دیگر ضبط شده است... و از آن میان آنچه به یقین از تراوشات طبع اوست، این سه غزل است که می تواند مشتی به نمونه خروار باشد:

جذبات شوقك الجمت بسلاسل الغم والیلا
 همه عاشقان شکسته دل که دهند جان به ره پلا
 اگر آن صنم ز ره ستم، پی کشتنم بنهد قدم
 لقد استقام بسیفه ولقد رخصیت بمارضی
 نه چو زلف غالیه سار او، نه چو چشم فتنه شعار او
 شده نافه ای به همه ختن، شده کافری به همه ختا
 تو که غافل از می و شاهدی، پی قتل عابد و زاهدی
 چه کنم که کافر و جاحدی، به خلوص نیت اصفیا
 نو و ملک و جاه سکند، من و رسم و راه قلندری
 اگر آن خوش است تو در خوری و گرایین بداست مراسم

در ره عشقت ای صنم، شایسته بلا منم
چند مغایرت کنی؟ با نعت آشنا منم
پرده به روی بسته ای، زلف به هم شکسته ای
از همه خلق رسنه ای، از همگان جدا منم
شیر توشی شکر توشی، شاخه توشی ثمر توشی
شمس توشی قمر توشی، ذره منم هیا منم
نخل توشی رطب توشی، لعبت نوش لب منم
خواجه یا ادب توشی، بنده بی حیا منم
کعبه توشی صنم توشی، دیر توشی حرم توشی
دلیر محترم توشی، عاشق بیخوار منم
شاهد شوخ دلیرا، گفت به سوی من بیا
رسته ز کبر و از ریا، مظهر کبریا منم
(طاهره) خاک پای تو، مست می لقای تو
منتظر عطای تو، معترف خطا منم



گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره رویه رو
شرح دم غم ترا، نکته به نکته مویه مو
از پی دیدن رخت، همچو صبا فزاده ام
خانه به خانه در به در، کوچه به کوچه کوبه کوب
می رود از فراق تو، خون دل از تو دیده ام
دجله به دجله یم به یم، چشمه به چشمه جویه جو
بور دهان تنگ تو، عارض غمیرین خطت
غنچه به غنچه گل به گل، لاله به لاله بو به بو
ابرو و چشم و خال تو، صید نعوده مرغ دل
طبع به طبع و دل به دل، مهر به مهر و خوبه خو
مهر ترا دل حزین، بافته بر قماش جان
رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار پویه پو
در دل خویش طاهره گشت و ندید جز ترا
صفحه به صفحه لا به لا، پرده به پرده تویه تو